

مَثَلِ نَاطِرِ خَائِنِ

¹ و به شاگردان خود نیز گفت: شخصی دولتمند را ناطری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.² پس او را طلب نموده، وی را گفت: این چیست که دربارهٔ تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.³ ناظر با خود گفت: چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد؟ طاقت زمین کردن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.⁴ دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانهٔ خود بپذیرند.⁵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت: آقایم از تو چند طلب دارد؟⁶ گفت: صد رطل روغن. بدو گفت: سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.⁷ باز دیگری را گفت: از تو چقدر طلب دارد؟ گفت: صد کیل گندم. وی را گفت: سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.⁸ پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابناى این جهان در طبقه خویش از ابناى نور عاقلتر هستند.⁹ و من شما را می‌گویم: دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.¹⁰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بُود و آنکه در قلیل خائن بُود درکثیر هم خائن باشد.¹¹ و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟¹² و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاصّ شما را به شما دهد؟¹³ هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی‌توانید خدمت نمایید.

عشق پول و تورات

¹⁴ و فریسیانی که زر دوست بودند همهٔ این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.¹⁵ به ایشان گفت: شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دل‌های شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.

¹⁶ تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جُود و جهد داخل آن می‌گردد.¹⁷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.¹⁸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقهٔ مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

شخصی دولتمند و ایلعازر فقیر

¹⁹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد.²⁰ و فقری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند.²¹ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم‌های او میمالیدند.²² باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.²³ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید.²⁴ آنگاه به آواز بلند گفت: ای پدر من ابراهیم، بر من ترحّم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معدّم.²⁵ ابراهیم گفت: ای فرزند، به‌خاطر آور که تو در ایّام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.²⁶ و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.²⁷ گفت: ای پدر، به تو التماس دارم که او را به خانهٔ پدرم بفرستی.²⁸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیابند.²⁹ ابراهیم وی را گفت: موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند.³⁰ گفت: نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.³¹ وی را گفت: هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.